

اعراب در ایران

باسقوط دوات ساسانیان در اواسط قرن هفتم میلادی به دست اعراب ، جریان تکامل فنودالیسم ایران که در زمان ساسانیان (از قرن سوم تا قرن پنجم میلادی) سیرطبیعی خود را طی میکرد و در قرن پنجم باوج خود رسیده بود ، دچار سستی گشت . زیرا فتوحات اعراب ، بردهداری را که در ایران ساسانی درحال سقوط بود تقویت نمود و جان تازه‌ای بدان داد . بدین ترتیب که فنودالیسم بعنوان شکل اصلی ، زمینه کار فاتحان عرب گشت و در حاشیه آن ، بردهداری بعنوان یک سنت عربی ، بکار برده شد.

درآغاز قرن هفتم میلادی در عربستان ، سازمان پدرشاهی وجماعتی، درحال انقراض بود و جامعه طبقاتی تکوین می‌یافت . فروریختن جامعه پدرشاهی و تکوین شیوه بردهداری در حجاز ، مقدمه ظهور اسلام بود . زیرا تلاشی و از عم پاشیدگی جماعت عشیرتی و گونه‌گونی و تکامل مالکیت شخصی زمین و افزایش روزافزون نابرابری مالی و تضاد بین بزرگان و توده عرب قبایل مختلف ، نواحی شمالی عربستان را دگرگون کرده و مقدمات پیدایش جامعه طبقاتی را فراهم نموده بود و برای رفع بحران و ایجاد یک دولت قوی و واحد برای سراسر عربستان لازم بود جامعه پدرشاهی و سازمان قبیله‌ای و جنگهای ناشی از آن نابود شود و بناچار به‌مراه نابودی این شیوه‌ها، بت پرستی قدیم و بدوی و خدایان قبیله‌ای نیز سقوط کنند .

و اسلام که با شعار برابری به میدان آمده بود ، موفق شد نه‌تنها

قبایل مختلف ، بل بردگان را نیز جذب کند .

تشکیل دولت واحد و قوی در عربستان ، با تضعیف دولت ساسانی چه بعنل داخلی (تشدید تمایزات طبقاتی و بهره‌کشی از توده) و چه بعنل دیگری نظیر جنگهای فراوان با دولت روم شرقی (بیزانس) همراه بود و این عوامل ، ساطه اعراب را بر ایران آسان نمود .

جریان تکوین جامعه طبقاتی اعراب در زمان خلفای راشدین (۶۳۲-۶۶۱ میلادی- ۱۱ تا ۴۱ هجری) بسرعت پیش رفت و در مرحله بعدی (قرن هفتم تا نهم میلادی - قرن اول تا سوم هجری) دوران متقدم نژودالی خلافت تکوین یافت و در حاشیه آن شیوه‌های گونه‌گون برده‌داری و پدرشاهی ، درمیان بدویان و صحرائنشینان حفظ شد .

بافتح ایران بدست اعراب ، این شیوه‌ها بایران منتقل گشت و اعراب ، گروه گروه و تبیله تبیله اسکان یافته و چادرنشین به ایران مهاجرت کردند و در زمینهای فتح شده سکنی گزیدند . زیرا قسمت عمده و اصلی اراضی در ممالک تسخیرشده ، ملک جامعه اسلامی محسوب میشد و بدین دلیل زمینهای بسیاری بوسیله بزرگان فاتح تصاحب گردید . «بلانری» از فنودالهایی حرف می‌زند (ایرانی) که با فاتحان عرب ساخته و پرداخت خراج را بعهده گرفتند . از جمله دهقان «ابیورده» را نام می‌برد که پرداخت ۴۰۰ هزار درهم را بعهده گرفت . و نیز درباب مرزبان نیشابور می‌نویسد : «مرزبان باگروهی به کهندر شد و پس از چندی بر همه نیشابور امان خواست و پذیرفت که مالی بپردازد . ابن‌عمر به هزارهزار درهم ، یاب‌قولی ، هفتصد هزار درهم باوی صلح کرد و چون نیشابور را سراسر فتح نمود ، قیس‌بن هیثم سلمی را بر آن گماشت» (۱)

بهمراه سازش بزرگان فنودال ایرانی با اعراب ، دست اندازی بزرگان عرب بر زمینهای ایران آغاز شد و آنان هزاران برده اسیر شده را در این زمینها بکارهایی نظیر زراعت و دامداری واداشتند .

مهاجرت مدام اعراب به ایران نیز مشکل دیگری بود که برگرده توده روستایی ایران فشار می‌آورد . در زمان معاویه نخستین خلیفه اموی ، حاکم عراق ، پنجاه هزار سپاهی عرب را همراه خانواده‌هایشان به «نیشابور» و «بلخ» و «مرو» و دهات «تخارستان» و «خراسان» فرستاد . خلفای عرب که روح عصیانی مردم ایران را همواره مدنظر داشتند، نه تنها کوشش داشتند که در شهرهای بزرگ و کوچک سربازخانه داشته باشند ، بلکه سعی بودند که در مراکز و مناطق مهم ، عده‌ای از اعراب را سکونت دائم دهند . و بهمین سبب در شهرهای مختلف ایران نه‌تنها

سرداران و مأموران کشوری و لشکری و روحانی عرب ، بلکه خانواده‌هایشان نیز منزل میکردند و در این میانه ، همه‌ی سنگینی بار مالیات بردوش روستائیان بود . اعراب در ابتدا از کشورداری هیچ نمیدانستند . اما بعدها باتکوین شیوه فئودالیسم و آشنایی بیشتر آنها با کشورداری ایرانیان ، فشار برتوده روستایی ایران بیشتر شد . اعراب میزان مالیات ارضی را از تمام اراضی آبی افزایش دادند و وصول مالیاتها و خراج را به حکام ایرانی که دست نشانده و فرمانبردار آنها بودند واگذار کردند . میزان خراج و جزیه که توسط حکام عرب وضع میشد بمراتب بیشتر از زمان ساسانیان بود و علاوه بر آن قانون کار اجباری روستائیان (بیغار یا بیگار) که عبارت از احداث جاده‌ها و تعمیر آنها - ساختمان حصار و قلعه‌ها - ساختمان مسجدها و کاخها و حمامها و حفر مجاری آبیاری بود ، وضع گشت و روستائیان مجبور به اطاعت بودند و با تکوین فقه اسلامی ، این بهره‌کشی شدیدتر شد .

فقه اسلامی سه نوع مالکیت ارضی (ومالکیت برآب و دستگاہ آبیاری) را می‌شناخت که منطبق با سه گروه از اراضی بود . اراضی دولتی (ارض المملکت یا اراضی دیوانی) - اراضی وقفی - و اراضی شخصی و خصوصی (ملک).

اراضی دولتی همان اراضی ممالک تسخیر شده بود که دولت از این اراضی مستقیماً بوسیله عاملان دیوان خراج که بهره مالیات را از روستائیان وصول می‌کردند بهره‌برداری میکرد . این خراج با بهره فئودالی منطبق بود و مستقیماً وارد بیت‌المال میشد و مستعمری‌بازماندگان پیغمبر و لشکریان و دیوان‌سالاران (کارمندان کشوری) از در آمد این اراضی پرداخت میشد . املاک دولتی باینکه تنها نوع مالکیت فئودالی اراضی نبود ، برانواع دیگر می‌چربید : دولت بوسیله مأموران خود از روستائیان بهره‌کشی میکرد و اجاره‌بها و مالیات را از ایشان وصول مینمود و سپس بیشتر آنها بشکل مواجب و مسمتری و هدیه به خدمت‌گزاران و سران فاتح (که اساس طبقه فئودال در شرف تکوین را تشکیل میدادند) میداد . دولت عربی مالک بخش بزرگ مؤسسات آبیاری نیز بود و بدین ترتیب قسمت اعظم زمین و آب یعنی وسایل اصلی تولید بدولت تعلق داشت و این خود ، موجب تقویت آن گشته و منجر بایجاد یک دستگاه اداری نیرومند مرکزی میشد .

اراضی وقفی - بخشی از این اراضی صرف نگهداری روحانیون میشد . این املاک مالیات دولتی نمی‌پرداختند و هرکدام ، یک متولی داشتند که ده درصد درآمد ملک را دریافت میکرد .

اراضی خصوصی (ملک) - املاکی بود که تعلق به مالکان وفاتحان عرب داشت . و عبارت بود از یک سلسله اراضی که بملکیت بزرگان عرب درآمده بود و نیز اراضی دهقانان ایرانی که مطیع اعراب بودند . این اراضی قابل فروش و قابل توارث بود و در آنها اراضی فنودالهای عرب و بومی و نیز اراضی دولتی ، شیوه بهرمکشی فنودالی غالباً با بهرمکشی از کار بردگان (که بسیار بودند) توأم بود . در جریان تکامل جامعه فنودالی خلافت انواع دیگری از زمینداری فنودالی پدید آمد که اقطاع (زمینداری مشروط فنودالی به شرط خدمت دولت) نام داشت و این روش رواج بسیار یافت .

علاوہ بر آن فقه اسلامی مالیاتهای دولتی دیگری را نیز می شناخت .

- ۱- زکات (مالیات بربازرگانی و دامداری و مشاغل) ۲- مالیات ارضی یا «خراج» که به صورت سهمی از محصول به جنس (خراج مقاسمه) و یا به نقد و مبلغ ثابت از هر جزیب ، صرف نظر از میزان محصول (خراج مساحت) گرفته میشد . ۳- عشر (دمیک) ، خراج تسهیلی زمین به میزان ده درصد محصول و یا درآمدی که از اراضی مالکان مورد عنایت اخذ میشد . ۴- جزیه ، مالیات سرانه که فقط از اهل ذمه ، یعنی پیروان دیگر ادیان به نقد گرفته میشد . ۵- خمس ، یک پنجم مأخوذ از غنائم جنگی که مسلمانان به هنگام «جهاد» با کفار بدست می آوردند و در اختیار خلیفه قرار می گرفتند و

توده کشاورز ایرانی علاوه بر تحمل فشارهای کمر شکن مالیاتی ، باید اجباراً در کارهای ساختمانی نیز شرکت میکرد . فشار ظالمانه اعراب ، باعث فرار روستائیان از روستاها میشد و خلفای عرب بناچار روش «مهرزدن» افراد روستاها را معمول داشتند . آنان به گردن هر روستایی که خراج جزیه می پرداخت صفحهای سربی می آویختند و مشخص می کردند که او اهل کدام روستا و بخش است . اگر روستایی بناحیه دیگری میرفت ، ماموران دولتی او را بازداشت کرده بمحل سکونتش عودت میدادند . اگر کشاورزی بناحیه دیگری میرفت و صفحہ سربی را بگردن نداشت او را بجرم ولگردی دستگیر میکردند . این گردن آویزها فقط پس از پرداخت تمام مالیات ، از گردنهای باز میگردد و مجدداً هنگام حاصل نو ، بجای خود باز می گشت . بر اثر این شیوه کشاورزان قادر نبودند بهیچ صورت از پرداخت جزیه و مالیات فرار کنند .

آثار مورخان و نویسندگان و جغرافی دانان عرب و غیر عرب (که اکثر آنها عرب بودند) بهترین اسناد برای دریافت چگونگی زندگی توده های اسیر کشاورز و غیر کشاورز ایرانی است .

در باب برده‌داری اعراب و بهره‌کشی از آنها در کارهای زراعی چندتن اشاره‌هایی دارند از جمله «ابن‌فضلان» در کتاب سفرنامه خود (سفر او از مرکز خلافت به همدان و ری و تهران و بخارا و در سال ۳۰۹ هجری انجام شد) در وصف شهر بخارا و آنجا که در باب «درهم» سخن میراند اشاره‌ای نیز به برده فروشی دارد و می‌نویسد: «در معاملات املاک و خرید برده به‌جز این درهم پول دیگری را ذکر نمی‌کند» (۲)

و نیز «ابوالحسن هلال‌بن‌محسن‌صابی» (۳۵۹-۴۴۸ هجری) که در عصر عباسیان متصدی دیوان انشاء بغداد بوده، اطلاعاتی در باب برده‌داری بدست می‌دهد و می‌نویسد: «اما در روزگار المکتفی بالله - که درود خدا بر او باد! آنجا دارای بیست هزار غلام سرانی و ده‌هزار خادم از سپاهیان و نژاد سقلایی بوده است... و در آنجا یازده هزار خدمت - گزار بوده است که هفت هزار آن از سپاهیان بوده‌اند و چهار هزار تن از نژاد سقلای سفید پوست و چهار هزار زن از برده و...» (۳)

و نیز همین نویسنده در باب ثروت یکی از خلفا که در حقیقت مالیات روستایی ایرانی بود می‌نویسد: «اسماعیل بن صبیح گفت که یک روز رشید مبلغ مال خویش را از من پرسید به او گفتم: هشتصد و هفتاد و سه هزار هزار درهم است. سپس گفت: دوست دارم که این حساب به «بنور» برسد و بنور هزار هزار هزار است» (۴)

در باب چگونگی دریافت مالیات و انواع آنها، آثار بسیاری از مورخان فتوادل وجود دارد که اطلاعات ذی‌قیمتی بدست می‌دهند. در کتاب «الخراج» که «قاضی ابویوسف» برای «هارون الرشید» نوشته، تکه‌ای وجود دارد که هرچند نصیحتی است برای هارون و محصلین مالیات، اما چگونگی دریافت مالیات را توسط محصلین از توده روستایی و شهری می‌رساند: «من بر آنم که تو (ای هارون)، از سواد و نواحی دیگر چیزی نگیری بهتر، تا مأمور مالیات (متقبل) که مازاد بر اصل مالیات در «قباله‌اش» هست، بر مالیات دهندگان فشار آورد و آنچه را که برعهده ندارند بر آنان تحمیل کند و ستمها وادارد و زیانها برساند تا به پرداخت آنچه که بر مالیات افزوده گردن نهد. در این صورت و در نظایر آنست که شهرها خراب و رعیت هلاک می‌شود و مأمور مالیات که از حیث انجام تعهد نظربه صلاح کار خود دارد، دلش به نابودی آنان نمی‌سوزد. زیرا می‌خواهد خیلی بیش از آنچه برعهده گرفته است تقاده برد. و این کار میسر نخواهد شد مگر اینکه بر رعیت سخت بگیرد و آنانرا بشدت کتک بزند و زیر آفتاب سوزان نگاه دارد و سنگ پاره برگردنشان بیاویزد و از این فساد که خدای نهدی کرده است، عذاب عظیمی بر مالیات‌دهندگان

می‌رسد که سزاوار آن نیستند ... و جایز نیست که تکلیفی بر آنان شود که قادر به انجام آن نباشند و ... (۵) احمد بن ابی یعقوب در باب معاویه نخستین خلیفه اموی می‌نویسد: «ومالهای مردم را مصادره کرد و آنها را برای خویش گرفت» (۶)

همین نویسنده مالیات (خراج) عراق و مضافات آن در کشور ایران را ۶۵۵ میلیون درهم - خراج سواد را ۱۲۰ میلیون درهم - خراج فارس را ۷۰ میلیون درهم - خراج اهواز و مضافات آنرا ۴۰ میلیون درهم - خراج نهاوند و ماه کوفه (دینور) و ماه بصره (همدان) و مضافات آن را از اراضی عراق عجم را ۴۰ میلیون - خراج ری و مضافات آنرا ۳۰ میلیون و خراج آذربایجان را ۳۰ میلیون درهم می‌نویسد (۷).

و نیز در باب خالصجات «معاویه» می‌نویسد: «واین پس از آن بود که از هر سرزمینی املاک آبادی را که پادشاهان ایران خالصه خود قرار می‌دادند، بحساب نیاورد و آنها را خالصه خود قرار داد و قبول جمعی از بستگان خویش ساخت و عامل عراق از در آمد خالصه‌هایی که معاویه در این نواحی داشت صد میلیون درهم نزد وی فرستاده» (۸).

«بلاذری» که در قرن سوم هجری (۲۷۹) وفات یافت، از «ابویوسف»، صاحب کتاب «الخراج» و یکی از شاگردان ابوحنفیه نقل می‌کند که: «هر زمینی را که به جنگ بگشایند، مانند سواد و شام و دیگر جای‌ها، اگر امام آن را میان فاتحین بخش کند، زمین عشر باشد و ساکنان آن برده. اگر امام آن را بخش نکرد و مشترکاً به تصرف همه مسلمین درآورد - همچنانکه عمر در سواد کرد - پس بر ساکنین آن جزیه قرار گیرد و بر زمین‌هاشان خراج» (۹).

«بلاذری» در باب مهاجرت اعراب به ایران و بهره‌کشی آنان از روستائیان ایرانی نیز می‌نویسد: «گویند نیای ابودلف - و ابودلف خود قاسم بن عیسی بن ادریس ابن معقل عجل بود که کار عطرقیری و شیردوشی می‌کرد - با گروهی از قبیله خویش به جبل آمد. ایشان در دهی از دیه‌های همدان به نام مس فرود آمدند و اندک اندک ثروتمند شدند و ضیاع بسیار بدست آوردند» (۱۰) گفتیم که تدوین فقه اسلامی، در تکوین فتوایلیزم دستگاه خلافت مؤثر بود. برخی از این فقیهان بسیار سختگیر و برخی نسبت به آنها، رحیم‌تر بودند. «بلاذری» از زبان «مالک» و «ابن ابی ذئب» و «سفیان» و «ابوحنیفه» می‌گوید که اگر مردی زمین خراجی خود را چندین بار در سال زراعت کند، نباید بیش از یکبار از او خراج بستانند.

اما «ابن ابی لیلی» معتقد بود که «هر بار که حاصل برگیرد خراج

و باز از قول ابوحنفیه و دیگران درباب زارعی که در سال زمین خود را بدون کشت رها کند و پس از این مدت ، حاصل از آن برگیرد ، میگوید که بایدتنهاخراج یکسال از او بگیرند ، اما درهمین باب ، «ابوشمر» فقیه سختگیر معتقد بوده که «بایدخراج دوسال از او بگیرند» (۱۲). میزان و انواع خراجی که اعراب برسرزمینهای مفتوحه ازجمله ایران میبستند بسیار ظالمانه بوده است . صاحب کتاب «مفاتیح العلوم» که کتابش را در عهد خلافت الطالع الله یعنی بین سالهای ۳۶۲ تا ۳۸۱ هجری تألیف کرده ، درباب چهارم کتاب خود «نویسنده» که در آئین دبیری است ، آنجا که درباره دفاتر گوناگون دیوان و بوروکراسی اعراب سخن میگوید ، اطلاعات بسیار دقیقی از انواع خراجهای اعراب بدست میدهد که ازجمله آنهاست .

فیء: - خراجی که از زمینهای فتح شده گرفته میشود .

خراج: مالیاتی که از زمینهایی که بر اثر صلح بدست آمده بود ، گرفته میشود .

عشر : مقدار زکات زمینی که مردمش در همان زمین قبول اسلام کرده بودند . یا زکات سرزمینهایی که مسلمانان آباد کرده بودند ، یا زکات قطایع ، یعنی زمینهایی که حکمران به رسم تیول به حکام و سران لشکری و کشوری و امیران فتودال واگذار کرده بود . صدقات الماشیه - زکات شتر و گاو و گوسفند سائمه بود نه کاری یا پرواری .

کراج : - خراجی که از چارپایان گرفته میشود .

خمس : - پنج یک درآمد معادن و غنائم جنگی .

جزیه : - مالیات سرانه اهل ذمه (این کلمه معرب «گزیت» است

که در پارسی به معنی خراج و مالیات است) .

مال الجوالی: - این کلمه جمع جالیة است و عبارت بود از خراج سرانه مردمی که از سرزمین خود کوچ کرده و در دیار دیگر مسکن گزیده بودند .

مال الجماجم: - نام دیگر مال الجوالی است و بهمان معنای مالیات سرانه .

مکس: - باجی که در مرزها از بازرگانان می گرفتند .

طسق: - خراجی که برای انواع زراعت در هر جریب تعیین

شده بود .

استان: مقاسمه و... (۱۳)

یعقوب اصفهانی (قرن سوم هجری) خراج قزوین و زنجان را دو میلیون و پانصد هزار درهم - خراج آذربایجان را چهار میلیون درهم - خراج کرج را سه میلیون و چهارصد هزار درهم - خراج قم را چهار میلیون و پانصد هزار درهم - خراج ری را ده میلیون درهم - خراج طبرستان را چهار میلیون درهم - خراج گرگان را ده میلیون درهم - خراج نیشابور را چهار میلیون درهم - خراج سیستان را ده میلیون درهم - خراج بخارا را یک میلیون درهم و خراج خراسان را چهل میلیون درهم مینویسد (۱۴)

«ابن فقیه» مالیات شهرنشینان قم را «سه هزار هزار و دو بیست و سی هزار درهم» و مالیات کشتزارها را «دویست و بیست هزار و سیصد و سی درهم» - خراج ری را «دوازده هزار هزار درهم» - خراج آذربایجان را «دو هزار هزار درهم - خراج رویان را «چهارصد و پنجاه هزار درهم» - و خراج خراسان و خوره‌ها و بخشهایی که در دست عبدالله بن طاهر بود، «چهارصد و چهل هزار هزار و هشتصد و چهل و هفت هزار درهم باضافه سیزده اسب و دو هزار گوسفند و هزار و بیست و دو تن اسیر و هزار و سیصد بیل و تخته آهن دولا» می‌نویسد (۱۵)

«شهاب‌الدین‌الخیر زرکوب شیرازی» (احتمالاً در اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم) نیز در باب خراج خلفا اطلاعات دقیقی بدست میدهد. او خراج فارس را در عهد «عبدالملک بن مروان» سی هزار درهم - خراج فارس و کرمان و عمان را در عهد مأمون ، دو هزار هزار و سیصد هزار دینار نکر میکند و می‌نویسد : «تا در عهد المقتدر بالله بستند» (۱۶)

اما همه‌ی این نویسندگان چنین نبودند چنانکه «ابوالفداء طی‌سفری» که به ایران کرد و «تقویم‌البلدان» را به وجود آورد ، از سرشکم سیری همه‌ی شهرها و روستاهای ایران را آباد میداند و از آسایش فراوان مردمان حرف می‌زند! (۱۷)

«ابن فقیه» (اواخر قرن سوم و نیز قرن چهارم هجری) نیز ، که یکسره دوست اعراب و دشمن ایرانیان بوده ، در کتاب «البلدان» خود که در حقیقت فحش‌نامه‌ی است علیه ایرانیان ، از آسایش ایرانیان حرف می‌زند ، اما درست همانجا که میخواهد تصویری از مردم همدان بدست دهد ، بزرگترین سند را در باب ظلم و جور اعراب بدست ما میدهد و می‌نویسد : «نفرتین خدا بر جبل و ساکنانش باد و بیشتر و به‌ویژه بر همدان ... هزینه‌اش بسیار است و خیر و برکتش اندک ... این است که چهره‌های شما ای همدانیان ، ترک خورده است و ... دست و پایتان کبود است و جامه‌هاتان آلوده است و بویهاتان بد است و

پوشاکتان پاره پاره . فقر در بچنگ آوردن شما ، از هر جای دیگر
نیرومندتر است و ... (۱۸) ارقامی که مورخین فتودال عرب و غیرعرب،
از مالیات شهرهای مختلف ایران بدست میدهند نشانه ظلم فراوانی
است که برتوده شهری و روستایی ایران می‌رفته است . رقمهای چند
میلیونی مالیات برای شهرهای کوچکی چون قم یا کرج ، درجائیکه
«میریه» دختر پیامبر تنها چند درهم (گویا پانصد درهم) بوده، برآستی
عجیب‌آور است . و عجیب نیست که بیشتر نهضت‌های توده ، ریشه
روستایی داشت .

زیر نویس «اعراب در ایران»

- ۱- احمد بن یحیی البلاذری ، فتوح البلدان ، دکتر آثر تاشی آثرنوش (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۲۸۷
- ۲- ابن فضلان ، سفرنامه ، ابوالفضل طباطبائی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۵) ص ۶۳
- ۳- ابوالحسن هلال بن محسن صابی - رسوم دارالخلافه ، تصحیح و حواشی میخائیل عواد ، محمدرضا شفیع کدکنی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶) ص ۶
- ۴- همان کتاب ، ص ۱۹
- ۵- ابویوسف ، الخراج ، ص ۶۰ نقل از ص ۲۱ و ۲۲ ناصر خسرو و اسماعیلیان ، آ.ی. برتلس. ی. آریزپور (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۶).
- ۶- احمد بن ابی یعقوب ، تاریخ یعقوبی ، محمد ابراهیم آیتی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۳) جلد دوم ، ص ۱۶۶
- ۷- نگاه کنید به همان کتاب و همان صفحه و همان جلد
- ۸- همان کتاب ، ص ۱۶۷
- ۹- فتوح البلدان ، ص ۳۴۵
- ۱۰- همان کتاب ، ص ۱۴۰
- ۱۱- همان کتاب ، ص ۳۴۶
- ۱۲- همان کتاب ، ص ۳۴۶
- ۱۳- ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی ، مناتیح العلوم ، حسین خدیو جم (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۷) ص ۶۱ ، ۶۲
- ۱۴- احمد بن ابی یعقوب اصفهانی ، البلدان ، محمد ابراهیم آیتی (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۳) ص ۴۶ تا ۸۵
- ۱۵- ابن فقیه ، البلدان (بخش مربوط به ایران) ، ح. مسعود (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۹) ص ۹۹ ، ۱۰۷ ، ۱۲۸ ، ۱۵۰ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹
- ۱۶- ابوالعباس معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی الخیر زکوب شیرازی ، شیراز - نامه ، به کوشش اسمعیل واعظ جوادی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۵۰) ص ۴۴ و ۴۵
- ۱۷- نگاه کنید به تقویم البلدان ، ابوالفدا ، عبدالمحمد آیتی (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۹)
- ۱۸- ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (ابن فقیه) ، ترجمه مختصر البلدان ، ح. مسعود (تهران ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۹) ص ۵۰ ، ۵۱

نهضت‌های مردم (تشیع و خوارج)

قرن نخستین اسلام با پیشرفت مالکیت اشرافی در اراضی و اسارت تدریجی روستائیان آزاد در سرتاسر قلمرو خلافت و نبردهای دائمی روستائیان با خلفای عرب و دست نشانندگان آنها همراه بود. و در سراسر این قرن و قرنهای بعد، اقوام ایرانی علیه یوغ بیگانه و بهرمکشی فنودلی قیام و شورش می‌کردند. در این دوران، زبان عربی زبان بین‌المللی خلفای فنودال شد و همان وظیفه‌ای را بگردن گرفت که زبان لاتین در قرون وسطی در اروپا بعهده داشت.

نارضامی مردم از سلطه خلفای عرب، بسیار زود در ایران آغاز گشت و نهضت‌های خلق، بخصوص در خراسان و ماوراءالنهر شدت گرفت «حجاج» روستائیان ایران را وادار کرد تا آبیاری را احیاء کرده و زمینهای بایر را شخم بزنند. جزیه و خراجی که او از مردم ایران گرفت براسستی ظالمانه بود و وقتیکه در سال ۸۲ هجری (۷۰۱ م) «عبدالرحمن ابن اشعث» علیه «خلیفه» و حاکم وی «حجاج» قیام کرد، بسیاری از مردم ایران بدو پیوستند و بصره و کوفه را متصرف شدند و خلیفه با زحمت فراوان توانست این شورش را در سال ۸۳ هجری (۷۰۲ م) سرکوب کند. اعراب به مثل مغلوب فهمانده بودند که خلیفه نه تنها رئیس قدرت دنیوی بلکه جانشین پیامبر نیز هست. و در نتیجه کافری که مسلمان میشد بحکم احکام دین میبایست قدرت و حکومت خلیفه را محترم شمارد. در آغاز تسلط اعراب بر ایران، تنها برخی از بازارگانان بزرگ و ذیز فنودالها برای حفظ اموال خود بطیب خاطر اسلام می‌پذیرفتند.

با این حال در عصر امویان ، کفار پیشین و از جمله ایرانیان زرتشتی ، حتی پس از قبول اسلام و دخول در جرگه مؤمنین نیز با اعراب، مساوی-الحقوق نبودند . دهقانان ایرانی که با سپاهیان خود وارد ارتش عرب میشدند . دارای حقوق مساوی با اعراب نبودند زیرا اعراب ، اضافه بر سهم از غنایم ، مواجب نیز می گرفتند . اما مسلمانان غیر عرب از دریافت مواجب محروم بودند . و بطور کلی سیاست اعراب ، بر پایه سیادت عرب قرار داشت .

مقاومت توده های ایرانی در مقابل اعراب به شکلهای گوناگون جزوه کرد .

۱- شیعیگری - مقاومت فرهنگی و نفوذ در دستگاه خلافت

۲- مقاومت فرهنگی و نفوذ در دستگاه خلافت .

۳- مقاومت های مسلحانه که اغلب زیرلای تشیع و یاخرمدینی انجام

میگرفت و ریشه روستایی داشت .

تشیع از درون خلافت سربرآورد . آغاز خلافت عثمان ، در سال ۲۴ هجری مصادف بود با اعتلای «بنی امیه» و هواخواهان آنها و اشراف مکه . در این دوران «حکم» پسرعم «ابوسفیان» در «عثمان» نفوذ بسیار داشت و «مروان» پسر «حکم» ، مشاور «عثمان» بود . مناصب سیاسی و نظامی یکسره به «بنی امیه» و خاندان ایشان داده شد و اینان به گرد آوردن مال پرداختند . بزرگترین اینان «معاویه ابوسفیان» بود که به حکومت «سوریه» که سرزمینی ثروتمند بود منصوب شد . این سیاست نارضامی توده عرب را به همراه داشت و آنان گرد «علی» (ع) داماد پیامبر جمع شدند . و بنام «شیعه علی» (فرقه علی) شهرت یافتند و از همین دوران کلمه شیعه و تشیع بوجود آمد . هرچند قبل از این واقعه ، در «غدیر خم» (هفتاد روز به مرگ پیامبر بنابر منابع شیعه و هشتاد و چهار روز بمرگ پیامبر بنابر منابع سنی) جانشینی «علی» توسط پیامبر اعلام شده بود .

با پیدایش شیعه علی ، «ابوذر غفاری» ، «سلمان پارسی» و «مقداد بن الاسود» که از روز مرگ پیامبر ، با علی موافق بودند ، دست به تبلیغ زدند . «ابوذر» سازمان دهنده حزب «شیعه علی» شد و در «دمشق» در حضور «معاویه» علیه تجمل پرستی و حرص و طمع بزرگان و اشراف ، و برضد نابرابری اجتماعی سخن گفت و حق امامت خاندان پیامبر یعنی «علی» و پسران او «حسن» و «حسین» را اعلام داشت .

شیعیان کوشش داشتند اصل موروثی بودن خلافت را بر موازین دین مبتنی سازند ، اما سنیان طرفدار انتخابی بودن خلیفه بودند و

بعدها به همین نام «سنیان» یا اهل سنت و جماعت خوانده شدند .
نارضایی توده عرب به صورت غلو در ابراز امیدواری درآمد و علی
نه تنها مورد احترام شیعیان (که غلات ، ایشان را بدرجه خدایی رسانده
بود) بلکه بعدها مورد ستایش سنیان نیز قرار گرفت . مردی بود سخت
مندی و شجاع که مال دنیا را بشدت تحقیر میکرد .

اینکه شرق شناسان اروپای غربی کوشیده اند تشیع را در ابتدای
کار ، حاصل کار ایرانیان و مقاومت آنها در برابر اعراب بدانند ، یکسره
غیرعالمی است . زیرا اینگونه مستشرقان به «دینهای نژادی» معتقدند
و این بشدت دور از عقل و منطق می نماید .

«عثمان» غیر از خشم توده ، خشم برخی از اشراف غیراموی را هم
که از دست یابی به مشاغل حساس محروم شده بودند ، علیه خود
برانگیخته بود .

در ماه شوال سال ۳۵ هجری گروهی مسلح از «کوفه» و «بصره» و «مصر»
به مکه آمدند و پس از ده هفته که خانه او را محاصره داشتند ، سرانجام
در روز ۱۸ ذیحجه از راه بام خانه های مجاور ، بخانه عثمان رفته او را
بقتل رساندند . از این گروه ، مصریانی که در قتل عثمان دست داشتند
خلافت را به علی واگذار کردند اما «طلحه» و «زبیر» بهمدستی «عایشه»
همسر پیامبر به مخالفت با «علی» دست زدند و «معاویه» که موقعیت
خود را در خطر میدید ، تهمت قتل «عثمان» را به «علی» زد . «طلحه» و
«زبیر» بصره را مسخر کردند و لشکریان علی در پانز سال ۳۶ هجری
سپاهیان مخالف را درهم شکسته ، «عایشه» را به اسارت درآوردند و سپس
آزادش نمودند . «طلحه» زخم مهلکی برداشت و «زبیر» بقتل رسید و
«علی» وارد بصره شد . اما جنگ با مخالفان ادامه داشت .

در صفر سال ۳۷ هجری در «صفین» لشکریان علی با سپاه معاویه
که «عمروبن العاص» نیز بدانها پیوسته بود وارد جنگ شدند . جناح
راست لشکر «علی» تحت فرمان «مالک اشتر» و قلب لشکر ، بفرماندهی
علی ، لشکریان «معاویه» را شکست دادند . «معاویه» بدستگیری «عمروبن
العاص» حيله ای اندیشید و به سپاهیان خود دستور داد که قطعات قرآن
را بر سر نیزدهای خود نصب کنند و قرآن را «حکم» قرار داد . علی دست
از جنگ کشید و تصد مذاکره نمود .

این کار خشم تعدادی از سپاهیان را برانگیخت و آنان شعاع
«لا حکم الا لله» را علم کردند . آنان معتقد بودند که حکم خدا صادر شده و
علی بر معاویه پیروز گردیده و هرگونه مذاکره سودی ندارد . توده عرب
که میل نداشت با اشراف اموی سازش کند ، اینکار را در لفافه انجام

مذاکره بین علی و سپاهیان عاصی سودی نداشت و ۱۲ هزار نفر از لشکریان علی ، اردوگاه را ترک گفته در نزدیکی نهر روان ازدو زدند و «عبدالله بن وهب» را به خلافت برگزیدند .

بدین طریق پائین‌ترین قشرهای اجتماع عرب که بخاطر خود و سایر مسلمانان با اشراف اموی مبارزه میکردند از سپاهیان علی جدا شده و شاخه‌ی مستقلی بنام «خوارج» (از ریشه خروج بمعنی خارج شدن ، قیام کردن) پدید آمد . «خارجیان» در آغاز حزبی سیاسی بودند و بعدها بصورت فرقه‌ای مذهبی درآمدند و نام شیعیان مختص کسانی گشت که به علی و خلافت او و فکر موروثی بودن امامت وفادار بودند . «معاویه» پسر از پیروزی ، جنگ داخلی را دوباره در سال ۲۸ هجری آغاز نمود ، اما «علی» مترجه «خوارج» بود و سرانجام در نوزدهم ماه رمضان سال ۴۰ هجری بضرب شمشیر «ابن ملجم» خارجی از پای درآمد . فرزند بزرگ «علی» «حسن» (امام دوم) با «معاویه» موافقت‌نامه‌ای امضا کرد و از حقوق خویش دست کشید و در «مدینه» مکان گرفت و از آن‌پس معاویه (از ۴۱ تا ۶۱ هجری- ۶۶۱ تا ۶۸۰ میلادی) در سراسر قلمرو خلافت بعنوان خلیفه شناخته شد . او «دمشق» را بعنوان پایتخت برگزید و بدین ترتیب سلسله «خلفای اموی» (از ۴۱ تا ۱۳۲ هجری- ۶۶۱- ۷۵۰م) پدید آمد و جامعه خلافت ، دوران متقدم فتودالی با حفظ شیوه‌های پدرشاهی و برده‌داری را در این دوران پشت سر گذاشت .

خطرناکترین مخالفان «امویان» ، «شیعیان» و «خارجیان» بودند . سیاست امویان ، سیاست فشار و ستم بر توده‌های مردم و حفظ نابرابری اجتماعی بود . آنان نه تنها میان عرب و غیرمسلمان بلکه میان مسلمان عرب و غیرعرب نیز فرقه‌هایی قائل بودند و این بارها باعث خروج توده گشت .

قیام‌های فراوان خوارج در این دوران همیشه با پشتیبانی توده یعنی کشاورزان و فقیرترین بدویان و پیشه‌وران خورده‌پای شهری و بردگان همراه بود . گرچه نخستین شیعیان ، همه عرب بودند اما در زمان امویان بسیاری از «موالی» بویژه در عراق و ایران به آنها پیوستند .

موالی می‌کوشیدند از وضع و تابعیت تحقیرآمیزی که در برابر قبایل عرب داشتند نجات یابند و حقوق مساوی با اعراب بدست آورند و شیعیان نیز این نوید را به آنان میدادند .

بامرگ معاویه در ۶۱ هجری (۶۸۰م) فعالیت‌های ضداموی آغاز شد و شیعیان «حسین بن علی» را دعوت کردند تا قیام علیه «یزید بن معاویه»

را رهبری کند . «حسین» ، «مسلم» پسر عم خود را به «کوفه» فرستاد اما «عبیدالله زیاد» حاکم کوفه نطفه شورش شیعیان را خاموش کرد و «مسلم» را بقتل رساند . «حسین» بناچار در «کربلا» اردو زد و باهفتاد تن از یاران خود ، شجاعانه به مبارزه با «عمرو بن سعد ابی وقاص» که با چهارهزار سپاهی به کربلا آمده بود بمبارزه پرداخت و پس از یک مقاومت دلیرانه و تاریخی همگی آنان بقتل رسیده ، سرهایشان به «دمشق» نزد «یزید» فرستاده شد . و از آن پس آئین بزرگداشت امام سوم ، میان شیعیان پدید آمد و مبارزه ادامه یافت .

در سال ۶۱ هجری (۶۸۰ م) «عبدالله زبیر» درمکه قیام کرد اما قیام او در سال ۷۳ ه (۶۹۲ م) فرو نشانده شد .

در سال ۶۵ هجری (۶۸۴ م) چهارهزارتن از شیعیان به «کربلا» رفتند . اما سرانجام در زمستان سال ۶۶ هجری (۶۸۵ م) تقریباً همه ی آنها نابود شدند . «مختار» که پسر از مرگ «حسین» به تبلیغ تشیع پرداخته بود ، بهمراهی «محمد بن الحنفیه» (۱۶ تا ۸۱ هجری) برادر ناتنی حسین ، قیام نمود و در پائیز سال ۶۶ هجری بهمراهی شیعیان شهر کوفه را بدست گرفتند . مختار وجوه خزانه را بین قیام کنندگان تقسیم کرد و بسیاری از قاتلان واقعه کربلا را بقتل رساند . در جریان قیام ، «مختار» فرماندهی نظامی را به «ابراهیم» فرزند «مالک اشتر» داد و «ابراهیم» در «عراق» به فتح بزرگی نایل آمد و در محرم سال ۶۷ هجری (۶۸۶ م) لشکر «امویان» را شکست داد . اما چندی بعد، طرفداران «مختار» بدو دسته اشراف عرب و «موالی» که (ایرانی بودند و از قشر های پائین جامعه و شعار برابری مسلمانان را علم کرده بودند)، تقسیم شدند . مختار جانب موالی را گرفت و اشراف به مختار خیانت کردند و لشکریان شیعه در حوالی بصره از لشکریان «عبدالله بن زبیر» شکست خوردند و مختار و طرفدارانش در کوفه متحصن شده ، چهارماه محاصره را تحمل نمودند اما سرانجام از قلعه بیرون آمده ، مختار در بهار سال ۶۸ ه (۶۸۷ م) در نبرد بقتل رسید .

همراه باقیام «شیعیان» ، نهضت شورشی نیرومندتری از طرف «خوارج» برپا شد و بدویان فقیر و کشاورزان و پیشه‌وران عرب و «موالی» یعنی ایرانیان اسلام آورده و بردگان فراری در صفوف آن گرد آمدند .

در سال ۶۷ هجری (۶۸۶ م) در عراق و خوزستان ، توده‌های بدویان و روستائیان عرب و ایرانی که زیر پرچم «سلک خوارج» بنام «ازرقی» متحد شده بودند ، دست بشورش زدند . «حجاج» حاکم «خلیفه»

نقد: در سال ۷۸ هجری (۶۹۷ م) موفق شد قیام «خوارج» را با بیرحمی و وحشت‌انگیزی فرو نشاند.

پیشتر راجع به خوارج و ریشه‌های آن سخن رانندیم. «دینوری» (قرن سوم هجری) که سعی دارد ریشه‌های خوارج را بدست دهد از زبان «عبدالله بن وهب راسبی» فرمانده خوارج می‌گوید: «هم‌اکنون گراهی می‌دهم که صاحبان دعوت ما از پیروان دین ما از هوی پیروی کردند و به حکم قرآن عمل نکردند و جرورستم پیش گرفتند. همانا جهاد با این گروه حق است» (۱)

«شهرستانی» نیز ریشه‌های قیام «خوارج» را بدست می‌دهد و می‌نویسد: «هرکه خروج کند برامام بحق که اتفاق کرده‌اند جماعت برامامت او آنرا خارجی خوانند، خواه که خروج در آن ایام برائمه‌راشدین باشد یا بعد از ائمه باتابعین باشد» (۲)

و در باب رهبران آنها گوید: «اول کسی که خروج کرد برمسند - نشین تخت ولایت علیه سجال‌الحیته والرضوان جماعتی بودند که ملازم رایت هدایت بودند در جنگ صفین واعظ آن طایفه اشعث بن قیس است و مسعود بن ندکی (تهیمی) و زید بن حصین طائی گفتند قوم را به کتاب الله دعوت میکنند و تو ما را شمشیر دعوت میکنی و... و خوارج مارقه آنانند که در نهر روان مجتمع بودند... و تمام خوارج برتبری از عثمان و علی متذق بودند» (۳).

«مسعودی» نیز شرح مفصلی راجع به خوارج نوشته و از آنها بنام «شراة» (جانبازان) نام می‌برد (۴).

ماده اصلی تعالیمات خوارج عبارت بود از شناسایی تساوی همه مسلمانان. آنان نه تنها خواستار مساوات حقوقی مسلمانان غیرعرب (موالی) و اعراب بودند بلکه گرایشی به سوی آرمان برابری اجتماعی میان مسلمانان داشتند. خوارج معتقد بودند که (امام - خلیفه) باید انتخابی باشد و تمام مسلمانان صرفنظر از نوع ملیت، باید درانتخاب او شریک باشند. درنظر آنان «امام - خلیفه» نه به معنی نماینده دین و سلطان و آموزگار دینی، بلکه پیشوای نظامی و مدافع حقوق توده است. آنان «ابوبکر» و «عمر» را خلیفه قانونی می‌دانستند و «عثمان» را قبول نداشتند و «علی» را تاهنگامی که حاضر به مذاکره با معاویه نشده بود خلیفه قانونی می‌شمردند. خلفای اموی و عباسی را برسهمیت نمی‌شناختند و دشمنان بزرگان نشودال و مخالف وجود املاک خصوصی (مالک) بودند و برخی از آنان اعتقاد داشتند برده چون اسلام آورده خودبخود آزاد است بدین قرار نهضت آنها بگفته بطروشفسکی نهضتی

بود «متکی به عامه ناس و مبین نظرهای سیاسی ریشه‌دار و اصولی برای آن زمان» (۵)

«خارجیان» قرن اول هجری (هفتم میلادی) مبارزان دلیری بودند که علیه ظلمه اشراف پیکار می‌کردند و ستمگران را مرتد میدانستند. از ویژگیهای نهضت آنان یکی این بود که زنان نیز در نبردهای آنان شرکت داشتند. خروج «خوارج» در قرنهای اول و دوم اسلامی «بایران» هم کشیده شد و آنان جنگهای خونینی با «امویان» و «عباسیان» انجام دادند که از جمله مهمترین آنها شورش «حارث بن سریج» (۱۱۶ هجری - ۷۳۴ میلادی) در خراسان بود.

در قرن دوم هجری (هشتم میلادی) سیستان کانون فعالیت‌های خوارج گشت و خارجیان بارها روستائیان را به قیام واداشتند. در فاصله قرنهای دوم و سوم هجری (۸ و ۹ میلادی) «حمزه» خارجی شورش عظیمی در سیستان برآورد و توده بسیاری را بسوی خویش کشید. مؤلف ناشناس «تاریخ سیستان» شرح مفصلی راجع به این شورش عظیم میدهد که از آنجا که واجد خصوصیات انقلابی خوارج است تکه‌هایی از آن را عیناً نقل میکنیم. از ویژگیهای این خروج یکی اینک «حمز بن عبدالله» مردم را از پرداخت حتی یک درم خراج و مال به عامل دست نشانده خلیفه بازداشت. «حمز بن عبدالله» از نسل زوطهماسب بود مردی بزرگ بود و شجاع و از رون و جود (نام محلی است) بود، از عمال یکی آنجا بی ادبها کرد حمزه عالم بود و بر او امر معروف کرد، آن عامل خواست که اورا تباہ کند، آخر عامل کشته شد و حمزه از سیستان برفت و بحدج شد و از آنجا باز آمد و گروهی از یاران قطری بن الفجاء با او باز خوارج سیستان بر خلف خارجی برخاسته بودند و یاران حنین و مردم بسیار جمع شده مردی پنجهزار، چون حمزه بیامد همگنان او را بیعت کردند و بسکر (لشکر) آمد و اینجا بیرون آمد و اشکرا (آشکارا به لهجه قدیم خراسان) شد و عیسی بن علی بن عیسی با سپاه بحرب او شد و حفص بن عمر بن ترکه را بر سیستان خلیفت کرد روز آدینسه اندر شوال. سنه اثنی و ثمانین و مائه بحرب حمزه شد و سیف عثمان کارابی و الحنین بن محمد القوسی و روق بن حریش با عیسی بن علی بدین حرب شدند و حربی صعب بکردند و خوارج بسیار مردم از ایشان بکشتند و عیسی بن علی به هزیمت برفت سوی خراسان... پس حمزه مردمان سواد سیستان را همه بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش سلطان مدهید چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم ونستانم که من بریکجای نخواهم نشست، و زان روز تا این روز ببغداد بیش از

سیستان دخل و جمل (خراج و مالیات جنسی) فرسید... (۶)
پس از پیروزی «حمزه» ، لشکریان خلیفه «هارون» بارها بجنگ با
خوارج برخاستند ، اما شکست خورده ، عقب نشستند و بناچار واقعه
را بدینگونه به اطلاع هارون رساندند: «...و علی بن عیسی نامه کرد سوی
امیرالمؤمنین هرون الرشید و آگاه کرد که مردی از خوارج سیستان
برخاستست و بخراسان و کرمان تاختها همی کند و همه عمال این سه
ناحیت را بکشت و دخل برخاست و یکدرم و یکحبه از خراسان و سیستان
و کرمان بدست نمی آید و...» (۷)

شورش خوارج تا اواخر قرن سوم هجری (نهم میلادی) و بعد از آن
نیز جریان داشت . چنانکه «یاقوت حموی» حتی در ربع اول قرن هفتم
هجری (۱۳ میلادی) در سیستان عده کثیری از خوارج را دیده است که
آشکارا به مذهب خود مؤمن بودند .

زیر نویس «نویست‌های مردم : تشیع و خوارج»

- ۱- ابوحنیفه‌احمد بن داود دینوری ، اخبارالطوال ، صادق نشات (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶) ص ۲۳۵
- ۲- ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شورستانی ، المثل والنحل ، تصحیح و تحشیه سیدمحمد رضا جلالی نائینی (تهران، اقبال، ۱۳۵۰) ص ۸۱
- ۳- همان کتاب ، ص ۸۲ و ۸۳
- ۴- ابوالحسن تلی بن حسین مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ابوالقاسم پاینده (تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴) ص ۷۰۹
- ۵- ایلیا یاولویچ یخاروشفسکی ، اسلام در ایران ، کریم کشاورز (تهران ، پیام، ۱۳۵۰) ص ۵۹
- ۶- تاریخ سیستان ، مؤلف ؟ ، تالیف در حدود ۴۴۵ ، ۷۲۵ هجری ، تصحیح ملک‌الشعراء بهار (تهران، زوار، بی‌تا) ص ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸
- ۷- همان کتاب ، ص ۱۶۰

ابومسلم و خرمدینان

(نهضت بابک، مفتح، سنباد، استادسیس و...) .

در آغاز قرن دوم هجری (هشتم میلادی) طرفداران بنی‌عباس، درمقابل امویان سرراست کردند. سازمان مخفی هواداران بنی‌عباس در ۷۲۴ میلادی (۱۲۶ هجری) تشکیل شد. رؤسای این سازمان از تنفر ایرانیان نسبت به امویان آگاه بودند و از این مسئله استفاده فراوان نمودند. رهبر واقعی این نهضت بازرگانی ایرانی بنام «بکیربن ماهان» بود و این جای تعجب ندارد زیرا بگفته‌ی «پطروشفسکی»: «پایگاه اجتماعی امویان محدود بود و نه تنها قشرهای وسیع بدویان و روستاییان و طبقات پائین شهری از ایشان متنفر بودند، بلکه بسیاری از دستجات بزرگان زمین‌دار به‌ویژه دهقانان ایرانی و همچنین اعراب هواخواه حکومت دینی (در مدینه و دیگر جاها) و طرفداران خلافت‌علویان (شیعیان) و عباسیان نیز از ایشان ناخشنود بودند» (۱).

داعیان عباسی وعده میدادند که درصورت پیروزی عباسیان، ایرانیان و سایر اقوام در اداره امور کشور دخیل خواهند بود. آنان به روستائیان و قشرهای فقیر شهرنشینان وعده تقلیل میزان خراج و کاهش «بیغار» (بیگار) را میدادند.

حتی یکی از این داعیان امر عباسیان بنام خداس امیدواریهای محمدبن علی و بکیربن ماهان را مبدل بیأس کرده تحت لفافه دعوت بنفع عباسیان به تبلیغ عقاید اجتماعی مزدکی که تا آنزمان در ایران وجود داشت پرداخت» (۲). «خداس» درمیان روستائیان خراسان موقعیت‌بزرگی

بدست آورد زیرا که او و پیروانش تقسیم زمین و اموال را وعده میدادند. «حاکم خراسان و ماوراءالنهر، خدش را تعقیب و دستگیر نمود مزبانش را کردند و دستهایش را بریدند و دیدگانش را میل کشیدند و بعد بقتلش رساندند» (۳).

از طرف دیگر «بکیربن ماهان» که در یک جلسه سری هواخواهان «بنی عباس» شرکت داشت دستگیر و زندانی شد و در زندان با جوانی ایرانی بنام «ابومسلم» آشنا شده و پس از آزادی از زندان با «ابراهیم ابن محمد» رئیس خاندان «عباسیان» درباب «ابومسلم» سخن گفت و امام «ابومسلم» را نزد خود خوانده و در ۷۴۵ میلادی «ابومسلم» بدستور «امام ابراهیم» به «خراسان» رفت تا مقدمات قیام عباسیان را فراهم آورد.

ابومسلم در خراسان، قریه مستحکم «اسفیدنج» را مرکز ستاد خود قرار داد و به جمع آوری نیروهای مسلح پرداخت و مردم خراسان بدو پیوستند. روستائیان ایرانی توده اصلی قیام کننده بودند اما پیشه وران و زمین داران و دهقانان محلی ایرانی نیز در این نهضت شرکت داشتند و از دیدگاه دینی نیز در سپاه او، شیعه و سنی و زرتشتی و خرمدینی یافت میشد. ابومسلم ستاد خود را به قریه بزرگ «ماهوان» (ماخان) منتقل کرد و یک مرکز حکومت در آنجا ایجاد نمود.

او «دیوان عرض، قضات، صاحب حرس و شرطه داشت» (۴) نام تمام شورشیان در دیوان عرض ثبت میشد و به خروج کنندگان واجب میدادند که در آغاز سه درهم و سپس پنج درهم بود. چندی بعد نمایندگان «برندگان» نیز اظهار تمایل به شرکت در قیام کردند. «ابومسلم» ابتدا پذیرفت اما بعد بعزت فشار روستائیان از پذیرفتن آنها سرباز زد. زیرا سران نهضت بیم داشتند که برندگان پس از پیروزی آزادی خود را طلب کنند. ابومسلم از اختلافات داخلی اعراب خراسان (اختلاف نصر با یمانیان) استفاده کرد و پیمان اتحاد با یمانیان بست و در ۷۴۸ م «مرو» را تسخیر کرد و «نصر بن سیار» پس از تحمل چند شکست از خراسان گریخت. از میان سپاهیان «ابومسلم» دو سرکرده بزرگ برخاست. یکی عرب بنام «قحطبه بن حبیب» و دیگری ایرانی بنام «خالد بن برمک» که از خاندان بزرگان دهقانان بود و موسوم به «برمکیان». «امام ابراهیم عباسی» چندان به «ابومسلم» اعتقاد نداشت زیرا که او را طرفدار روستائیان میدانست و بدین سبب «قحطبه» را بفرماندهی شورشیان برگزید. در تابستان سال ۷۴۸ م - ۱۳۱ هجری شورشیان، لشکر بنی «امیه» را در طوس شکست دادند و در پائیز

همانسال نیشابور را اشغال کردند و پس از دو پیروزی دیگر در «گرگان» (۷۴۸م - ۱۳۱هـ) و «نهاوند» (۷۴۹م - ۱۳۲هـ) سراسر ایران را تسخیر نمودند. نبرد قطعی در کنار یکی از شاخه‌های رود «دجله» در سال ۷۵۰م - ۱۳۳هـ، روی داد و پایداری «امویان» پایان یافت. «مروان دوم» خلیفه اموی به «مصر» گریخت، و در سال ۱۳۳هـ - ۷۵۰م، سلسله اموی سقوط کرد و بنی‌عباس به خلافت رسیدند (از ۱۳۳ تا ۳۳۴ هجری ۷۵۰ تا ۹۴۵ م) پیروزی عباسیان تنها در اثر پشتیبانی مردم ایران بوجود آمد زیرا عباسیان بالکل برای توده بیگانه بودند. آنها در حقیقت نمایندگان بخشی از مالکین اراضی عراق و ایران بودند. سی‌چهل سال اول حکومت آنها به توده ایرانی نشان داد که سیاست اجتماعی آنان نیز همان سیاست اجتماعی امویان است. پیروزی عباسیان به معنی تحکیم نظامات فئودالی و زمین‌داری بزرگ بود. توده نه تنها چیزی بدست نیاورد بلکه به مالیاتها و بیغارهایش افزوده شد.

نتیجه دیگر حکومت عباسیان، تفکیک و تحدید حدود بین فرق گوناگون مذهبی و سیاسی اسلامی بود. یعنی مرز میان فرق مختلف «شیعه» و «خوارج» از یکسو و «مذاهب سنی» از طرف دیگر معلوم گشت. بدین معنی که مذهب سنت و جماعت بطور قطع بصورت معتقدات و مذهب رسمی دولت فئودال درآمد.

در عهد آنان مشاغل عالیه دولت از انحصار اعراب بیرون آمد و نمایندگان اشراف ایرانی و مالکین اراضی (دهقانان) به مشاغل دولتی دست یافتند که «خالدبن برمک» نمونه‌ای از آنان بود باید متذکر شدیم که بعکس آنچه تا کنون مولفان ایرانی نوشته‌اند، برمکیان هرگز توده‌گرا نبوده و درحقیقت خود نماینده بزرگترین فئودالهاومغز متفکر فئودالیسم خلافت عباسی بوده‌اند. چنانچه «مولانا اولیاء الله آملی» در «تاریخ رویان» می‌نویسد: «بعد از مدتی او را نیز عزل کردند و طبرستان را به محمدبن یحیی بن خالد برمکی و برادرش دادند ایشان بر طبرستان مستولی شدند و املاک مردم به زور می بردند و دختران مردم به قهر می ستدند و استیلائی برامکه و قرب ایشان به حضرت خلفا مشهور است، کسی زهره تظلم نیز نداشت تا دولت برامکه نیز به سرآمده» (۵) در این دوران زمینداران بزرگ ایران (دهقانان) که به‌هنگام قیام سال ۷۴۷-۷۴۹م ۱۳۰ تا ۱۳۲ هـ - به‌عباسیان مساعدت کرده بودند در دستگاه دولت مقامات عالیه بدست آوردند و خلافت رنگ نیمه ایرانی گرفت. این رفتار عباسیان (پذیرفتن سنن ساسانیان)، دهقانان ایرانی

(فئودالها) و عباسیان را آشتی داد اما خشم توده روستائی و شهری را برانگیخت. زیرا زمین داران بزرگ ایرانی مذهب سنی (مذهب رسمی دولت عباسی) یا مذهب دولت فئودال عرب را پذیرفتند و این مذهب ایدئولوژی طبقاتی فئودالهای ایرانی شد و تشییع به شکل معتقدات سیاسی و اجتماعی مخالفان، (توده روستائی و قشرهای پائین شهری) در آمد و مبارزات خونین توده شیعه با اشراف و زمینداران سنی تا پایان قرن پانزده میلادی (نهم هجری) که به پیروزی «صفویان» انجامید، ادامه یافت.

پیشتر گفتیم که «ابراهیم امام» پیش از پیروزی قطعی ابومسلم بر امویان، یکی از سرداران عرب (قحطبه) رابسررداری برگزید زیرا که میانگاشت ابومسلم طرفدار روستائیان است. این سیاست حتی پس از پیروزی عباسیان نیز ادامه یافت. نخستین خلفای عباسی (سفاح) «ابومسلم» را دوست نمیداشت و باو حسادت می‌ورزید و از نفوذ او در میان توده روستائی بیم داشت. منصور جانشین سفاح نیز همین احساسات را نسبت بابومسلم داشت. آنان ابومسلم را بسمت حاکم خراسان معین کردند تا پایش به عراق و دربار خلافت نرسد. زیرا «ابومسلم» معتقد شده بود که خلفا باید به مواعیدی که بتوده مردم داده بودند عمل کنند، و بیشترین کشمکش او با خلفا در باب کاهش خراج و بیغار توده روستائی و شهری ایران بود. در این دوران توده ساکت ننشسته بود. هنوز یکسال از خلافت عباسیان نگذشته بود که در مجاورت مرز ایران (واحه بخارا) در سال ۷۵۱ میلادی مردی «شیعه» بنام «شریک بن شیخ المهری» قیام کرد و توده‌ها را بسرعت جذب نمود. شریک موفق به جلب نظر پیشه‌وران و کسبه «بخارا» و روستائیان شد و بیش از ۳۰۰۰۰ نفر گرد آورد. «ابومسلم» که مخالف شیعیان بود بطرفداری از عباسیان با نهضت مردم «بخارا» در آمیخت و این بزرگترین اشتباه او بود زیرا که با دست خود موقعیت عباسیان را تقویت نمود و با پای خود به مقتل «منصور» شتافت.

در سال ۱۳۸ هجری (۷۵۵ میلادی) «ابومسلم» بفرز زیارت «مکه» افتاد و منصور خلیفه عباسی او را با حیلہ بقتل رساند. تقریباً کلیه مورخان و نویسندگان عرب و غیر عرب قرون وسطی چگونه قتل ابومسلم را ذکر کرده‌اند.

مؤلف تاریخ یعقوبی می‌نویسد: «در این هنگام صدای ابوجعفر بلند شد و دست برهم زد و مردانی بیرون آمدند و با شمشیرهای خود بر او تاختند، پس همچنانکه او را می‌زدند فریاد زد: آیا فریادرسی

نیست، آنا باوری نیست، اما او را گشتند (۱۰)

... مولف تاریخ خاندان بنی نصر را که در کتابهای منصور را در
گشاندن تو مسلم بن عبدالمطلب را که در باب اول «ابو مسلم» می نویسد:
..... و منصور او را حبس کرد و سینه اش را شکست و گفت و مساوی او
همی بر سر او و بر او سی و سه ضربه زد و بعد از آن بیس دست
بر دست زد و بعد از آن او را در زندان حبس کرد و بعد از آن او را تا آن
زمان که منصور بمکه رسید در آنجا حبس کرد و بعد از آن او را در
گرفت، ابو مسلم را که در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود که منصور
او را قتل کرد و او را در آنجا حبس کرد و بعد از آن او را در آنجا حبس کرد
سینه سبغ نخلین و حاکم بود (۱۱)

یعقوب اصفهانی نیز در کتابی که در آنجا نوشته شده است و در آنجا
می نویسد: «ابو مسلم را که در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
و ابو خاله بن ابراهیم در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
گشته شده (۱۲)

و گردن زدنی نیز در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
(توده گرایان) و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
دینار و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
بسیار گفتند و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
پیش او یکبار گفتند (۱۳)

مقصود از این سخن آنست که در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
جز خشم از آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
بگفتند و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
هندستان و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
از دیگران می نویسد که او را در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
اهام را نیز در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا (۱۴)

«مکرران» که در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
میدهد و می نویسد: «مسئله اینست که در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
آیا اصحاب این نیستند تا با آن جوان که در آنجا حبس بود و در آنجا حبس بود و در آنجا
شمشیرها برود تا خاموش شد و به منصور ابو جعفر او را در گلیمی
پیچیدند و در گوشه ای از خانه گذاشتند» (۱۲)

مؤلف «تاریخ فخری» نیز شرحی مشابه دیگران میدهد (۱۳).
اما جالبترین نظر را «ابن ندیم» میدهد و آنجا که در باب
«اسماعیلیان» و «بنی قذاح اسماعیلی» و تمایل آنان به «مجوس» و دولت
«مجوسان» سخن میگوید «ابو مسلم» را نیز متمایل به مجوسان و دولت

در بغداد - ری - اصفهان - سامره - نیشابور و بلخ بازار بردهفروشان وجود داشت.

روستائیان ایران از قرن اول تا سوم هجری (۷ تا ۹ میلادی) در جماعت‌های روستائی متمرکز بودند و مالکین بزرگ و متوسط ایرانی و عرب زمین را بقطعات کوچک به روستائیان اجاره میدادند. زارع زمین را در عوض نصف یا ثلث یا ربع یا سدس و یا سبع محصول زراعت میکرد و میزان سهم او بستگی بدین داشت که علاوه بر زمین چه چیز از مالک دریافت کرده بود. اگر بذر و وسایل کار و دام‌کاری هم دریافت میکرد سهم او کاهش میافت.

توده روستائیان در «اراضی دولتی» و «املاک خصوصی» و «وقفی» و «اقطاع» زندگی میکرد و طبق مقررات معمول، جماعت‌های روستائی اراضی مزبور را زراعت میکردند و زندگی را بسختی میگذراندند. خلافت عربی دو نوع خراج از روستائیان دریافت میکرد. «مقاسمه» و «مساحه». «مقاسمه» سهم معینی از محصول بود که بجنس گرفته میشد و روستائیان در عهد خلافت عباسیان بعنوان خراج «مقاسمه» بطور متوسط از خمس تا نصف کل محصول زراعتی را به ماموران دولت تسلیم می‌نمودند. «مساحه» خراجی بود که از اراضی مساحت شده و به ثبت رسیده در جزو جمع اراضی دولتی گرفته میشد و بستگی به جنس زمین و مزروع آن داشت و بطور مختلط از هر جریب زمین، جنسی و نقدی وصول میشد و میزان آن هرگز بر اثر کمی یا زیادی محصول تغییر نمیکرد. «ابن‌حوقل» در این باب اطلاعات دقیقی بدست میدهد (۱۶).

از طرف دیگر شیوه «طسوق»، یعنی تعیین یک مبلغ معین کلی بعنوان خراج از هر ناحیه، به درماندگی روستائیان، بیشتر دامن می‌زد. طبق این شیوه اگر دولت بسبب فرار روستائیان و بایر ماندن بخشی از اراضی یک ناحیه، موفق باخذ مبلغ تعیین شده از قبل نمیشد مبلغ کسری را بشکل مالیات اضافی به تمام روستائیان آن ناحیه تحمیل می‌نمود. این شیوه‌ها باعث فرار روستائیان از زمین میشد. آنان از زمینهای آباء و اجدادی می‌گریختند و بدسته‌های ضد فئودالی می‌پیوستند و دولت عباسیان بناچار آویختن صفحه سربی بگردن روستائیان را معمول داشت که نکرش رفت و این شیوه تا اواخر قرن سوم هجری (نهم میلادی) معمول بود.

در قرن دوم هجری (هشتم میلادی) شرکت کنندگان اصلی مبارزه، روستائیان بودند و هدف آنها در درجه اول فئودال‌های عرب و سپس فئودال‌های سرسپرده عباسیان بود.

در سال ۷۵۵ میلادی شورشی برهبری «سنجدباد» در «نیشابور» و «ری» برخاست علت آن، قتل «ابومسلم» بود.

«سنجدباد» عقاید زرتشتی داشت و در حومه «نیشابور» در میان روستائیان صاحب نفوذ بود. آنان «نیشابور» و اطراف و «قومس» و «ری» و اراضی آنرا اشغال کردند و خزانه ابومسلم بدستشان افتاد. در سپاه او «شیعی» و «مزدکی» هر دو شرکت داشتند اما سرانجام شکست خورده، ۶۰ هزار تن از آنان بقتل رسیدند. «مقدسی» می‌نویسد: «چون ابو مسلم کشته شد سنجدباد مجوسی در نیشابور شورش کرد و می‌نمود که وی ولی ابومسلم و خونخواه اوست....» «مقدسی» تعداد پیرامونیان «سنجدباد» را (سپاهیان او را) نود هزار تن می‌نویسد (۱۷). و طول مدت شورش او را هفتاد روز. مولف «تاریخ فخری» نیز مطلبی مشابه «مقدسی» می‌نویسد و تعداد کشتگان طرفدار سنجدباد را ۶۰ هزار نفر می‌نویسد (۱۸).

«احمدبن ابی یعقوب» نیز می‌نویسد: «چون سنجدباد از کشته شدن ابومسلم خبر یافت سر بنادانی بلند کرد و بخونخواهی وی خروج نمود» (۱۹)

«خواجه نظام‌الملک» مغز متفکر فتودالیسم ایران که از همه نهضت‌های توده، «مزدکیان»، «قرمطیان»، «اسماعیلیان»، «خرمدینان» و... بنامهای «سگ» و «حیوان» و «فاسد» و... نام می‌برد، «سنجدباد» را با «شیعه» و «مزدکیان» مربوط میداند و می‌نویسد: «چون رافضیان نام مهدی بشنیدند و مزدکیان نام مزدک جمعی بسیار گرد آمدند و کار او بزرگ شد و بجائی رسید که صد هزار مرد بر او گرد آمدند و...» و درباب قتل سنجدباد و طرفداران او می‌نویسد: «... و جمهور عجلی (فرستاده خلیفه) چون سنجدباد را بکشت در ری شد و هرچه از گبرکان یافت همه را بکشت و مائهای ایشان غارت کرد و فرزند ایشان بردگی ببرد و ببندگی می‌داشت» (۲۰).

در سال‌های ۱۶۰- تا ۱۶۷ هجری (۷۷۶-۷۸۳) نهضت بزرگ دیگری در آسیای میانه بوجود آمد که به خروج «مقنع» معروف است. این شورش بزرگ روستایی نیز توسط سپاهیان «مهدی» خلیفه سرکوب شد «مقنع» زهر خورد تا بدست سپاهیان خلیفه نیفتد و سپاهیان خلیفه پس از ورود به قلعه، سر او را بریده برای مهدی فرستادند.

«خواجه نظام‌الملک» مقنع را «قرمطی» و «باطنی» میداند: «و این قرمطیان هر وقت که دست یافته‌اند چند خلق بکشته‌اند و مقنع مروزی در بلاد ماوراءالنهر در این تاریخ خروج کرد... و از اول آن دعوی

کرد که باطنیان کنند (۲۱). نگریزی، مقنع (سپید جامگان) و پیروان
اورا معتقد به تفاسخ میدانند. و دعوت کرد خلق را بدین تفاسخیان ...
و بسیار مردم برین مقنع متنبه شدند (۲۲).

مؤلف تاریخ بخارا، مقنع را از روستای مرو، ده «کازه» میداند
و پیشه او را گازرگری (کارزگری) و او را بسیار عالم معرفی میکند.
و بغایت زبک بود، و کتابهای بسیار از علم پیشینیان خوانده بود،
و در باب تعداد طرفدارانش می نویسد: «بسیار خلق را از راه دیسن
بیرون برد» (۲۳).

او که کتاب خود را در فاصله قرنهای سوم تا چهارم هجری
(۲۸۶-۳۴۸) تألیف نموده اضافه میکند که: «احمد بن محمد بن نصر
گوید هنوز آن قوم (طرفداران مقنع) مانده اند در ولایت کشی و بخشین،
و بعضی از دیه های بخارا، چون کوشک عمر، و کوشک حنیوان و
دیه رزمار و...» (۲۴).

«ابوریحان بیرونی»، می نویسد که مقنع ادعای خدایی می کرد و
می نویسد: «آنچه را که مزدک تشریح کرده بود او هم امضا کرده» (۲۵).
و نیز اشاره می کند که پیروان مقنع هنوز در ماوراءالنهر وجود دارند
و نیز اشاره می کند که پیروان مقنع هنوز در ماوراءالنهر وجود دارند
بسته اند» (۲۶).

«ابن طقطقی»، نیز می نویسد که «مقنع» ادعای خدایی میکرد و در
باب پیروان او می نویسد: «و گروه بسیاری از مردم گمراه پیرو او
شدند» (۲۷).

«هندوشاه» نیز می نویسد که «مقنع» ادعای خدایی می کرد و «مذهب
تفاسخ داشت و خلقی عظیم را از راه برد» (۲۸).

در سال ۱۵۰ هجری (۷۶۷ م) شورش روستاییان مازنی در خراسان
بر رهبری «استاد سیس» (مجتهد) در خراسان واقع شد. از مورخان
وابسته به فتوای «مجتهد» می نویسد: «توده های و روستاییان این
قیام را بدست میدادند».

«گویند حدود سیصد روز در مازان از عرات و یاقین و
کنج رستگان و سیستان و اطراف آن گرد آمدند، مایل ها و توشها
در دست و سرگروه ایشان استقامت نمود و در تمام خراسان خبره
شدند و...» (۲۹).

«استاد سیس» و یارانش سرانجام بدست «خازم بن خزیمه» فرستاده
«ابوجعفر»، شکست خوردند و نود هزار تن از ایشان کشته شدند و
زنان و فرزندان شان با سیری رفتند.

در سال‌های ۱۶۳-۱۶۴ (۷۷۶-۷۷۸ م) نهضت بزرگت روستایی دیگری بنام «سرخ‌علمان» در گرگان بوجود آمد.

اما بزرگترین و پودامعظمترین قیام روستایی در «آذربایجان» و غرب ایران برهبری «بابک خرم‌دین» بود. اعراب آنان را «المحمرون» یا «سرخ‌علمان» و یا «سرخ‌جامگان» میخواندند. لغافه عینی نهضت بابک ریشه در تعلیمات خرم‌دینان داشت.

بطورکلی در قرون وسطی مخالفت با فئودالیزم بشکل مسلک‌های دینی و عرفانی و باطنی تجلی میکرد. «خرم‌دینان» نیز مانند «مزدکیان»، پیرو ثنویت بودند و معتقد بودند که روشنائی و تاریکی (اهورا و اهریمن) دائماً در حال نبردند.

«خرم‌دینان» اعتقاد داشتند که «هرسالزمان اجتماعی که بر عدم تساوی مالی و ظلم و اجحاف مبتنی باشد آفریده تاریکی یا اهریمن است و تبلیغ میکردند که باید با سازمان ظالمانه اجتماع فعالانه مبارزه کرد» (۳۰).

آنان ریشه بیعدالتی را در وجود مالکیت خصوصی زمین و عدم تساوی اجتماعی می‌شمردند و شعار مالکیت عمومی اراضی یعنی تسلیم تمام اراضی مزروع را به جماعت‌های آزاد روستائی تبلیغ کرده، کوشش داشتند تا روستائیان از تابعیت فئودالها و خراج دولتی و بیچار نجات یابند، و مساوات عمومی برقرار گردد. و بهمین جهت از خلافت و مبداء آن متنفر بودند و از آنجا که در قلمرو خلافت، بیشتر اراضی دولتی بود و بهره‌کشی از روستائیان بسیار ظالمانه، قصد سرنگون کردن خلفا را داشتند.

«بابک» در سال ۲۰۱ هجری (۸۱۶ میلادی) سرکردگی «خرم - دینان» برگزیده شد. آثار مورخان و نویسندگان وابسته به فئودال، غالباً خاستگاه طبقاتی بابک را حدیث زودین کرده‌اند.

«مهندس» بابک را «بازار» میدانند و فرمود وی «بازار» مسوره و «بازار» روستائی که «بابک» از آنجا حرکت کرد (۳۱) و پیروان او را «بازار» و «سرخ‌علمان» می‌نامیدند و «سرخ‌علمان» و «سرخ‌جامگان» و «سرخ‌علمان» می‌نامیدند.

«گردیزی» «هرمان» «سرخ‌علمان» و «سرخ‌علمان» و «سرخ‌علمان» و طرفدار بابک می‌نویسد (۳۲).

«دینوری» بابک را از فرزندان «مظفر بن ماطه» نظیر ابومسلم میداند (۳۳).

بهترین سند در باب خاستگاه اجتماعی و طبقاتی بابک، کتاب

«الفهرست» اثر «ابن ندیم» است . «ابن ندیم» از زبان «واقف بن عمر تمیمی» که اخبار بابک را جمع کرده می‌نویسد: «پدر بابک از مردم مدائن است و کارش روغن فروشی بوده و بمرز آذربایجان آمد ... و کوزه روغن را بدوش میکشید ... و مادر بابک برای دایه‌گی و شیردادن به‌بچه‌ها بخانه‌ها میرفت و دستمزدی میگرفت» (۳۴)

«ابن ندیم» پیشه «بابک» را تا قبل از رهبری نهضت ، چوپانی و شتربانی می‌نویسد : شورش «بابک» بسرعت در «آذربایجان ایران» و «آران» (آذربایجان شوروی) بسط یافت و آنان سه شکست مهیب در سالهای ۲۰۵-۲۰۸ و ۲۱۲ هجری (۸۲۰-۸۲۳-۸۲۷ م) بر اعراب وارد آوردند و اراضی وسیعی را در ایران اشغال کردند و این تنها به نیروی توده روستایی بود . در حدود سال ۲۱۵ هجری (۸۳۰ م) خلیفه بیاری فتودالهای محلی و بسیج کلیه نیروهای خود بر رهبری «افشین» (شاهزاده اسروشنه که اصلا ترک بود) جنگهای مهیبی را علیه بابک آغاز نمودند و سرانجام افشین در سال ۲۳۱ هجری (۸۳۵ م) شکست سختی به بابک داد . دژ «بابک» یکسال تمام در محاصره بود و سرانجام در ۲۳۳ هجری (۸۳۷ م) سقوط کرد . «بابک» دستگیر شد و خلیفه المعتصم امر به قتل بابک داد قتل بابک توده‌گرا بدست دستگاه فتودال خلافت یکی از خونین‌ترین قتل‌های تاریخ قرون وسطی است . «دینوری» می‌نویسد معتصم دست و پای بابک را برید و او را بدار آویخت (۳۵) . «مقدسی» می‌نویسد که «افشین بابک را نزد معتصم برد معتصم در سرمن رأی بود و فرمان داد تا دستها و پاهایش را بزدند و بدار آویختند» (۳۶) . خواجه نظام‌الملک شرح مفصلی در چگونگی قتل بابک میدهد و می‌نویسد: «چون چشم معتصم بر بابک افتاد گفت ای سگ چرا در جهان فتنه انگیزی و چندان مسلمان بکشتی هیچ جواب نداد بفرمود تا چهار دست و پایش ببریدند پس بابک چرن یک دستش ببریدند دست دیگر در خون کرد و در روی خویش بمالید معتصم گفت ای سگ این چه عملت گفت در این حکمتیست که شما هر دو دست و پای بخواهید بریدن و روی مردم از خون سرخ باشد چون خون از تن مردم برود روی زرد شود من روی خویشتن به خون آلودم تا مردم نگویند که از بیم رویش زرد شد پس فرمود تا بابک را در چرم گاوی تازه دوختند چنانکه هر دو سر وی گاو در بناگوش بابک بود و پوست خشک شد و زنده بردارش کردند تا بسختی بمرد» (۳۷) .

نهضت خرمدینان هرچند موفق نشد دستگاه خلافت فتودال عربی